

دوم تواریخ

سلیمان و درخواست او

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید.

۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود، از رؤسای خاندانهای آبا خواند،
 ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند، زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود، در آنجا بود. ۴ اما داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود، بالا آورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم برپا نمود.
 ۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسألت نمودند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود، به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذراندید.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما.»
 ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی.
 ۹ حال ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی. ۱۰ الآن حکمت و

معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنانت را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی، بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده‌ام داوری نمایی،
 ۱۲ بنابراین حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.» ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود، از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

۱۴ و سلیمان اراهه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اراهه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اراهه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۱۷ و یک اراهه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر

بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه؛ و همچنین برای جمیع پادشاهان حَتِّیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد.^۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود.^۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم و عجیب خواهد بود.^{۱۰} و اینک به چوب پیران که این چوب را می‌برند، من بیست هزار کُر گندم کوبیده شده، و بیست هزار کُر جو و بیست هزار بَت شراب و بیست هزار بَت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

^{۱۱} و حورام پادشاه صور مکتوباً جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می‌دارد، از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.»

^{۱۲} و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می‌باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت خودش بنا نماید.^{۱۳} و الآن حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم.^{۱۴} و او پسر زنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران

بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه؛ و همچنین برای جمیع پادشاهان حَتِّیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

تدارک برای خانه خدا

و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید.^۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوه‌ها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.

^۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما).^۴ اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می‌نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی‌های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبب‌ها و غزه‌ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه‌ای ابدی است.^۵ و خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم‌تر می‌باشد.^۶ و کیست که خانه‌ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک‌الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه‌ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی.^۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و

و رشته‌ها نقش نمود. ۶ و خانه را به سنگهای گرانها برای زیبایی مُرَصَّع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود. ۷ و تیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

۸ و خانهٔ قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصد وزنه پوشانید. ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید.

۱۰ و در خانهٔ قدس الاقداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.

۱۱ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی‌خورد. ۱۲ و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق می‌شد. ۱۳ و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می‌بود و آنها بر پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می‌بود. ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.

۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود. ۱۶ و رشته‌ها مثل آنهايي که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته‌ها گذاشت. ۱۷ و ستونها را پیش هیكل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به

آقایم پدرت داود کاری معین بشود. ۱۵ پس حال آقایم گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. ۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»

۱۷ پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شماره‌ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. ۱۸ و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوه‌ها و سه هزار و شش صد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

شروع بنای خانهٔ خداوند

۳ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانهٔ خداوند در اورشلیم بر کوه موريا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود. ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. ۳ و این است اساس‌هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانهٔ خدا نهاد: طولش به ذراعها بر حسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، ۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش را به طلای خالص پوشانید. ۵ و خانهٔ بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما

طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوعز نام نهاد.

وسایل خانه خداوند

۴ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.^۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مُدَوَّر بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می‌داشت.^۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می‌داشتند؛ و آن گاوان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.^۴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه مؤخرهای آنها به طرف اندرون بود.^۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بَت به پیمایش داشت.^۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی‌های سوختنی تعلق داشت در آنها می‌شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.

^۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت.^۸ و ده میز ساخته، پنج را به

طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.^۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه‌های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.^{۱۰} و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

^{۱۱} و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد به انجام رسانید.^{۱۲} دو ستون و پیاله‌های تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشاندن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود^{۱۳} و چهار صد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند.^{۱۴} و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه‌ها ساخت.^{۱۵} و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه (ساخت).^{۱۶} و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقلی ساخت.^{۱۷} آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رُست که در میان سُکوت و صَرَدَه بود ریخت.^{۱۸} و سلیمان تمام این آلات را از حدّ زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی‌شد.

^{۱۹} و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدّمه بر آنها بود ساخت.^{۲۰} و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا بر حسب معمول در مقابل محراب افروخته شود.^{۲۱} و گلها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت.

می‌شد، اما از بیرون دیده نمی‌شد، و تا امروز در آنجا است.^{۱۰} و در تابوت چیزی نبود سواى آن دولوح که موسی در حوریب در آن گذاشت و وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

^{۱۱} و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.^{۱۲} و جمیع لایوانی که مَعْنَى بودند یعنی آساف و هیمان و یَدوئُون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بربطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که شیپور می‌نواختند).^{۱۳} پس واقع شد که چون شیپورنوازان و مغنّیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با شیپورها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد الابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد.

^{۱۴} و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یَهُوه خانه خدا را پر کرده بود.

آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شوم.^۲ اما من خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نمودم.»^۳ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.^۴ پس گفت: «یَهُوه خدای

^{۲۲} و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.

^۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران آبای بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند.^۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند.^۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایوان تابوت را برداشتند.^۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدّس را که در خیمه بود برآوردند، و لایوان کَهَنَه آنها را برداشتند.^۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی‌آمد.^۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.^۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می‌کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالا می‌پوشانیدند.^۹ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از تابوت پیش محراب دیده

تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،^{۱۴} گفت: «ای یَهُوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.^{۱۵} و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای، نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.^{۱۶} پس الآن ای یَهُوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی.^{۱۷} و الآن ای یَهُوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود.

^{۱۸} «اما آیا خدا به راستی در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم.^{۱۹} اما ای یَهُوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده‌ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما،^{۲۰} تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که دربارهاش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده‌ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی،^{۲۱} و تضرع بنده‌ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند، استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو؛ و چون

اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت:^۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا ننمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.^۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.^۷ و در دل پدرم داود بود که خانه‌ای برای اسم یَهُوه خدای اسرائیل بنا نماید.^۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.^۹ اما تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صُلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.^{۱۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یَهُوه خدای اسرائیل بنا نمودم.^{۱۱} و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.»

دعای تقدیس خانه خداوند

^{۱۲} و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.^{۱۳} زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندی‌اش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور

از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد،^{۳۰} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راه‌هایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.^{۳۱} تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند».

^{۳۲} «و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،

^{۳۳} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.»

^{۳۴} «اگر قوم تو برای جنگ با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،^{۳۵} نگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.»

^{۳۶} «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یا

شنیدی عفو فرما.

^{۲۲} «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،^{۲۳} آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را به سر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.»

^{۲۴} «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهایی که به تو ورزیده باشند، به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند،^{۲۵} آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای بازآور.»

^{۲۶} «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهایی که به تو ورزیده باشند باران نبارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،^{۲۷} آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.

^{۲۸} «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،^{۲۹} آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که

نزدیک ببرند،^{۳۷} پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده‌ایم،

^{۳۸} و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند،^{۳۹} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را به جا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز.^{۴۰} پس الآن ای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده شود شنوا باشد.

^{۴۱} و حال تو ای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گردند و مقدسانت به نیکویی شادمان بشوند.

^{۴۲} ای یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمت‌های بنده خود داود را به یاد آور.»

تقدیس خانه خدا

۷ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.^۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.^۳ و چون تمامی

^۴ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن بسیار بزرگ از مدخل حمات تا نهر مصر بود.^۹ و در روز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند.^{۱۰} و در روز بیست و سوم ماه هفتم، قوم را به خیمه‌های ایشان مرخص فرمود

منتقطع نخواهد شد.

۱۹ «اما اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک ننمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید،^{۲۰} آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده‌ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت.^{۲۱} و این خانه که اینقدر رفیع است، هر که از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟^{۲۲} و جواب خواهند داد: چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

بقیة کارهای سلیمان

و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می‌کرد،^۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

^۳ و سلیمان به حمت صوبه رفته، آن را تسخیر نمود.^۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمت بنا کرده بود به اتمام رسانید.^۵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود.^۶ و بعلت و همه شهرهای خزانه

و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

۱۱ پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

۱۲ و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، او را گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی‌ها شود.^{۱۳} اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم،^{۱۴} و قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راه‌های بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد.^{۱۵} و از این به بعد، چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود.^{۱۶} و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد.^{۱۷} و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرایض و احکام مرا نگاه داری،^{۱۸} آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو

حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش به جا آورند و دربانان را برحسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرار داد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود.^{۱۵} و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز نمودند.

^{۱۶} پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیاد خانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید.
^{۱۷} آنگاه سلیمان به عَصِیُون جَابِر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین اُدوم است، رفت.^{۱۸} و حُورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند، به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه سبا

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با موکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید، با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد.^۲ و سلیمان تمامی مسائلی را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد.
^۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود،^۴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینه‌ای را که به آن به خانه

را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اراهه‌ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید، (بنا نمود).^۷ و تمامی کسانی که از حَتیان و اموریان و فَرِزَیان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند،^۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سَخْره گرفت.^۹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اراهه‌ها و سواران او بودند.^{۱۰} و سروان مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می‌کردند، دوپست و پنجاه نفر بودند.^{۱۱} و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است، مقدس می‌باشد.»

^{۱۲} آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود، برای خداوند گذراند.

^{۱۳} یعنی قربانی‌های سوختنی، قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سَبْت، و عَرّه‌ها و سه مرتبه در هر سال در موسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها.
^{۱۴} و فرقه‌های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا تسبیح بخوانند و به

ثروت سلیمان

۱۳ و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود، ۱۴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می‌آوردند. ۱۵ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد. ۱۶ و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۷ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ۱۸ و تخت را شش پله و پایندازی زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای گرسبیش دستها بود، و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ۱۹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد، ۲۱ زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حورام به ترشیش می‌رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می‌آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاسوها می‌آورد.

۲۲ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. ۲۳ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده

خداوند برمی‌آورد دید، روح دیگر در او نماند. ۵ پس به پادشاه گفت: «آوازهای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار آنها را باور نکردم؛ و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ۷ خوشابه حال مردان تو و خوشابه حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۸ متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشانید تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید؛ از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را به جا آوری.» ۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد.

۱۰ و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از او فیر می‌آوردند، چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند. ۱۱ و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.

۱۲ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود؛ پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

مصر مراجعت نمود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند؛ آنگاه یَرُبْعَام و تمامی اسرئیل آمدند و به رَحْبَعَام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت؛ اما تو الآن بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.

۶ و رَحْبَعَام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلواویز گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.» ۱۰ و جوانانسی که با او تربیت یافته بودند، او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه ها تنبیه می نمود، اما من شما را با عقربها.» ۱۲ و در روز سوم، یَرُبْعَام و تمامی قوم

بود بشنوند. ۲۴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می آوردند. ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۶ و بر جمیع پادشاهان از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می کرد. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت. ۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می آوردند.

وفات سلیمان

۲۹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیا آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اَحِیَای شیلونی و در رؤیای یَعْدوی رایبی درباره یَرُبْعَام بن نَبَاط مکتوب نیست؟ ۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرئیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رَحْبَعَام در جای او پادشاه شد.

جدا شدن اسرئیل از رحبعام

و رَحْبَعَام به شکیم رفت، زیرا که تمامی اسرئیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند. ۲ و چون یَرُبْعَام بن نَبَاط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یَرُبْعَام از

کرد تا با اسرائیل جنگ نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند.^۲ اما کلام خداوند بر شَمَعِیَا مرد خدا نازل شده، گفت:^۳ «به رَحْبَعَام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می‌باشند خطاب کرده، بگو: خداوند چنین می‌گوید: برمیآید و با برادران خود جنگ نمایند. هرکس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضدّ رَحْبَعَام برگشتند.

رحبعام، پادشاه یهودا

^۵ و رَحْبَعَام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت.^۶ پس بیت‌لحم و عِیتام و تَقُوع^۷ و بیت صُور و سُوْکُو و عَدْلَام،^۸ و جَتّ و مَریشَه و زَیف،^۹ و آدورایم و لاکیش و عَزِیقَه،^{۱۰} و صُرْعَه و اَیْلُون و حَبْرُون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند.^{۱۱} و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای مأكولات و روغن و شراب گذاشت.^{۱۲} و در هر شهری سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید؛ پس یهودا و بنیامین با او ماندند.

^{۱۳} و کاهنان و لایوانی که در تمامی اسرائیل بودند، از همه حدود خود نزد او جمع شدند.^{۱۴} زیرا که لایوان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه رَحْبَعَام و پسرانش ایشان را از کهنانت یَهُوه اخراج کرده بودند.^{۱۵} و او برای خود به جهت مکان‌های بلند و دیوها و گوساله‌هایی که ساخته

به نزد رَحْبَعَام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآید.^{۱۳} و پادشاه قوم را به سختی جواب داد؛ و رَحْبَعَام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد،^{۱۴} و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاد خواهم گردانید؛ پدرم شما را با تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من با عقربها.»^{۱۵} پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اَحِیّای شیلونی به رَحْبَعَام بن نَباط گفته بود ثابت گرداند.^{۱۶} و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد، آنگاه قوم پادشاه را جواب داده، گفتند:

«ما را در داود چه سهمی است؟

در پسر یسی نصیبی نداریم.

ای اسرائیل، به خیمه‌های خود بروید!

حال ای داود به خانه خود متوجه باش!»

پس تمامی اسرائیل به خیمه‌های خویش رفتند.^{۱۷} اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند، رَحْبَعَام بر ایشان سلطنت می‌نمود.^{۱۸} پس رَحْبَعَام پادشاه هَدْرَام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مُرد و رَحْبَعَام پادشاه تعجیل نموده، بر اربابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.^{۱۹} پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده‌اند.

و چون رَحْبَعَام وارد اورشلیم شد، **۱۱** صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع

۲ و در سال پنجم سلطنت رَحْبَعَام، شِيشِق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند. ۳ با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لُویان و سُکیان و حَشِیان همراهش آمدند، بی‌شمار بودند. ۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ۵ و شَمْعِیای نبی نزد رَحْبَعَام و سروران یهودا که از ترس شِيشِق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شِيشِق ترک خواهم نمود.» ۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.» ۷ و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده‌اند، کلام خداوند بر شَمْعِیای نازل شده، گفت: «چونکه ایشان متواضع نموده‌اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شِيشِق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد. ۸ اما ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

۹ پس شِيشِق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد. ۱۰ و رَحْبَعَام پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرنی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می‌کردند سپرد. ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد شاطران آمده، آنها را برمی‌داشتند و آنها

بود کاهنان معین کرد. ۱۶ و بعد از ایشان آنانی که دل‌های خود را به طلب یَهُوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یَهُوه خدای پدران خود قربانی بگذرانند. ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رَحْبَعَام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

۱۸ و رَحْبَعَام مَحَلَّة دختر یریموت بن داود و اَیْحائیل دختر اَلِیَاب بن یَسسی را به زنی گرفت. ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یَعُوش و شَمَرِیَا و زَهْم را زایید. ۲۰ و بعد از او مَعْکَه دختر اَبشالوم را گرفت و او برای وی اَبِیَا و عَتَّای و زَبزَا و شَلُومیت را زایید. ۲۱ و رَحْبَعَام، مَعْکَه دختر اَبشالوم را از جمیع زنان و مُتعه‌های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت مُتعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود. ۲۲ و رَحْبَعَام اَبِیَا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می‌خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی شهرهای یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

حمله شِيشِق به اورشلیم

و چون سلطنت رَحْبَعَام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند.

شده، گفت: «ای یَرُبْعَام و تمامی اسرئیل مرا گوش گیرید! ۵ آیا شما نمی دانید که یَهُوه خدای اسرئیل سلطنت اسرئیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟ ۶ و یَرُبْعَام بن نَبَاط بنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید. ۷ و مردان بیهوده که پسران بلعیال بودند نزد وی جمع شده، خویشان را به ضد رَحْبَعَام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رَحْبَعَام جوان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود. ۸ و شما الآن گمان می برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله کنید نمود؟ و شما گروه عظیمی می باشید و گوساله های طلا که یَرُبْعَام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می باشد. ۹ آیا شما کَهَنَه خداوند را از بنی هارون و لویان را نیز اخراج ننمودید و مثل قومهای کشورها برای خود کاهنان نساخید؟ و هرکه بیاید و خویشان را با گوساله های و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنها یی که خدایان نیستند کاهن می شود. ۱۰ و اما ما یَهُوه خدای ماست و او را ترک نکرده ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می کنند و لویان در کار خود مشغولند. ۱۱ و هر صبح و هر شام قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می سوزانند و نان تَقَدِمِ بر میز طاهر می نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می کنند زیرا که ما وصایای یَهُوه خدای خود را نگاه می داریم؛ اما شما او را ترک کرده اید. ۱۲ و اینک با ما خدائیس است و کاهنان او با شیپورهای بلند آواز هستند تا به ضد شما

را به حجره شاطران بازی می آوردند. ۱۲ و چون او متواضع شد، خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد؛ و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

۱۳ و رَحْبَعَام پادشاه، خویشان را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود. و رَحْبَعَام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرئیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نَعْمَه عَمُونِیّه بود. ۱۴ و او شرارت و ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود.

۱۵ و اما وقایع اول و آخر رَحْبَعَام آیا آنها در تواریخ شَمْعِیای نبی و تواریخ انساب عَدُوّی رایی مکتوب نیست؟ و در میان رَحْبَعَام و یَرُبْعَام پیوسته جنگ می بود. ۱۶ پس رَحْبَعَام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش اَبِیّا به جایش سلطنت کرد.

اَبِیّا، پادشاه یهودا

در سال هجدهم سلطنت یَرُبْعَام، اَبِیّا بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکابا دختر اوریشیل از جبعه بود.

و در میان اَبِیّا و یَرُبْعَام جنگ بود. ۳ و اَبِیّا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یَرُبْعَام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود. ۴ و اَبِیّا بر کوه صَمّارایم که در کوهستان افرایم است برپا

۱۳

آنسا در جایش پادشاه شد؛ و در آیام او زمین ده سال آرامی یافت. ۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به جامی آورد، ۳ و مذبح‌های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و آشوریم را قطع نمود؛ ۴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند. ۵ و مکانهای بلند و تماثیل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد؛ پس مملکت به سبب او آرامی یافت. ۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید. ۷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نمایم و دیوارها و برجها با دروازه‌ها و پشت‌بندها به اطراف آنها بسازیم. ۸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

۹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دویست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند. ۱۰ پس زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ۱۱ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت؛ پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف‌آرایی نمودند. ۱۲ و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است؛ پس ای یهوه خدای ما، ما را کمک فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو

بنوازند. پس ای بنی اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ مکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.» ۱۳ اما ییربعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود. ۱۴ و چون یهودا نگرستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود. پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان شیپورها را نواختند. ۱۵ و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدا ییربعام و تمامی اسرائیل را به حضور آیتا و یهودا شکست داد. ۱۶ و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود. ۱۷ و آیتا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند. ۱۸ پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند. ۱۹ و آیتا ییربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت‌ئیل را با دهاتش و یشانه را با دهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت. ۲۰ و ییربعام در آیام آیتا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد. ۲۱ و آیتا قوی می‌شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد. ۲۲ پس بقیه وقایع آیتا از رفتار و اعمال او در مدرس عدوی نبی مکتوب است.

آسا، پادشاه یهودا

و آیتا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش

بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می بود. ^۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می ساخت. ^۷ اما شما قوی باشید و دستهای شما سست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

^۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر) عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت نموده، مکروهات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود. ^۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غربیان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند، جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می بود به او پیوستند. ^{۱۰} پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. ^{۱۱} و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمی که آورده بودند، برای خداوند ذبح نمودند. ^{۱۲} و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند. ^{۱۳} و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود. ^{۱۴} و به صدای بلند و آواز شادمانی و شیپورها و بوقها برای خداوند قسم خوردند. ^{۱۵} و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

به مقابله این گروه عظیم آمده ایم، ای یهوه خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

^{۱۳} آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ^{۱۴} و آسا با خلقی که همراه او بودند، آنها را تا جرار تعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ^{۱۵} و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود، تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ^{۱۶} و خیمه های موشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

اصلاحات آسا

و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد. ^۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید؛ و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت؛ اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. ^۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی خدای حق و بی کاهن معلم و بی شریعت بودند. ^۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او را یافتند. ^۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول می کرد، هیچ امنیت نبود

۱۵

برداشتند و او جَبَع و مِصْفَه را با آنها بنا نمود.
 ۷ و در آن زمان حَنانی را بی نزد آسا پادشاه
 یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو بر پادشاه
 ارام توکل نمودی و بر یَهُوه خدای خود توکل
 نمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست
 تو رهایی یافت.^۸ آیا حَبَشیان و لُویبان لشکر
 بسیار بزرگ نبودند؟ و ارابه‌ها و سواران از حد
 زیاده نداشتند؟ اما چونکه بر خداوند توکل
 نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود.^۹ زیرا که
 چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا
 قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل
 است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار
 نمودی، بنابراین از این به بعد در جنگها گرفتار
 خواهی شد.»^{۱۰} اما آسا بر آن را بی غضب
 نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر
 خشم او بر وی افروخته شد. و در همان وقت آسا
 بر بعضی از قوم ظلم نمود.

۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ
 پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.
 ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در
 پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت
 گردید؛ و نیز در بیماری خود از خداوند مدد
 نخواست بلکه از طبیبان.^{۱۳} پس آسا با پدران
 خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت
 خود وفات یافت.^{۱۴} و او را در مقبره‌ای که برای
 خود در شهر داود کنده بود دفن کردند؛ و او را
 در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوط که
 به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند، و
 برای وی آتشی بی‌نهایت عظیم برافروختند.

۱۶ و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه
 بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت
 آشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نمود و
 آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید.^{۱۷} اما
 مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد.
 اما دل آسا در تمامی ایامش کامل می‌بود.^{۱۸} و
 چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که
 خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف
 به خانه خداوند در آورد،^{۱۹} و تا سال سی و پنجم
 سلطنت آسا جنگ نبود.

سالهای آخر آسا

۱۶ اما در سال سی و ششم سلطنت
 آسا، بَعْشا پادشاه اسرائیل بر یهودا
 برآمد، و رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد
 آسا پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.^۲ آنگاه آسا
 نقره و طلا را از خزانه‌های خانه خداوند و خانه
 پادشاه گرفته، آن را نزد بَنهَدَد پادشاه ارام که در
 دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ^۳ «در میان من
 و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است.
 اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم. پس عهدی را
 که با بَعْشا پادشاه اسرائیل داری، بشکن تا او از
 نزد من برود.»^۴ و بَنهَدَد آسا پادشاه را اجابت
 نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای
 اسرائیل فرستاد و ایشان عُیون و دان و آبل مایم و
 جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند.
 ۵ و چون بَعْشا این را شنید، بنا نمودن رامه را
 ترک کرده، از کاری که می‌کرد باز ایستاد.^۶ و
 آسا پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان
 سنگهای رامه و چوبهای آن را که بَعْشا بنا می‌کرد

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱۷ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و نگهبانان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود، قرار داد. ۳ و خداوند با یهوشافاط می بود زیرا که در طریقه های اول پدر خود داود سلوک می کرد و از تعلیم طلب نمی نمود. ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در او امر وی سلوک می نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت. و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. ۶ و دلش به طریقه های خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و آشیره ها را از یهودا دور کرد.

۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنحلیل و عوبدیا و زکریا و نتنیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ۸ و با ایشان بعضی از لایان یعنی شمعیبا و نتنیا و زبديا و عسائیل و شمیراموت و یهونانان و ادتیا و طویسا و توب ادتیا را که لایان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام که نه را. ۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می دادند.

۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند، مستولی گردید تا با یهوشافاط جنگ نکردند. ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط

آوردند، و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ۱۴ و شماره ایشان بر حسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان اذنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ۱۵ و بعد از او یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ۱۶ و بعد از او، عمسیا ابن زگری بود که خویشتن را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ۱۸ و بعد از او یهوراباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد مهیای جنگ بودند. ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

نبوت بضد آخاب

۱۸ و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با آخاب مضاشرت نمود. ۲ و بعد از چند سال نزد آخاب به سامره رفت و آخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ۳ پس آخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت

جَلْعَاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»

۴ و یَهُوشافات به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا آنکه امروز از کلام خداوند مسألت نمایی.»^۵ و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جَلْعَاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «بر آی و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»^۶ اما یَهُوشافات گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها، نبی ای از جانب یَهُوه نیست تا از او سؤال نماییم؟»^۷ و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافات گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسألت توان کرد؛ اما من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند، بلکه همیشه اوقات به بدی؛ و او میکایا ابن یَمَلّا می باشد.» و یَهُوشافات گفت: «پادشاه چنین نگوید.»

^۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یَمَلّا را به زودی حاضر کن.»^۹ و پادشاه اسرائیل و یَهُوشافات پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند.^{۱۰} و صدقیا ابن کَنْعَنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یَهُوه چنین می گوید: آرامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.»^{۱۱} و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: «به راموت جَلْعَاد بر آی و فیروز شو زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم

خواهد نمود.»

^{۱۲} و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند؛ پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.»^{۱۳} میکایا جواب داد: «به حیات یَهُوه قَسَم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»^{۱۴} پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جَلْعَاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «بر آید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.»^{۱۵} پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یَهُوه غیر از آنچه راست است به من نگیری؟»^{۱۶} او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند بر کوهها پراکنده دیدم؛ و خداوند گفت اینها صاحب ندارند. پس هر کس در صلح به خانه خود برگردد.»^{۱۷} و پادشاه اسرائیل به یَهُوشافات گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

^{۱۸} او گفت: «پس کلام یَهُوه را بشنوید: من یَهُوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.»^{۱۹} و خداوند گفت: کیست که آخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جَلْعَاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به انطور تکلم نمود.^{۲۰} و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟^{۲۱} او جواب داد که

اسرائیل فقط جنگ نمایند.»^{۳۱} و چون سرداران ارابه‌ها یهوشافاط را دیدند، گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است؛ پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را کمک نمود و خدا ایشان را از او برگردانید.^{۳۲} و چون سرداران ارابه‌ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.^{۳۳} اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله‌های زره زد، و او به ارابه‌ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»^{۳۴} و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در ارابه‌اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند؛ و در وقت غروب آفتاب مرد.

و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم در صلح برگشت.^۲ و ییهو ابن حنانی را برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شریران را می‌بایست کمک نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است.^۳ اما در تو اعمال نیکو یافت شده است، چونکه آشیره‌ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده‌ای.»

داوران یهوشافاط

^۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم از بشرع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید.^۵ و داوران در ولایت یعنی در

من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیا پیش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن.^{۲۲} پس الآن هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیا تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

^{۲۳} آنگاه صدقیآ ابن کعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟»^{۲۴} میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»^{۲۵} و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید.»^{۲۶} و بگویند پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پیورانید تا من در صلح برگردم.»^{۲۷} میکایا گفت: «اگر به راستی در صلح مراجعت کنی، یهوه با من تکلم نموده است؛ و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.»

مرگ اخاب

^{۲۸} پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.^{۲۹} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را مُتَنَكِّر ساخته، به جنگ می‌روم. اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متنکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند.^{۳۰} و پادشاه ارام سرداران ارابه‌های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه

جنگ با یَهُوشافات آمدند. ۲ و بعضی آمده، یَهُوشافات را خبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می‌آیند؛ و اینک ایشان در حَصُون تمار که همان عین جَدی باشد، هستند.» ۳ پس یَهُوشافات بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد. ۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسألت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

۵ و یَهُوشافات در میان جماعت یهودا و اورشلم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد، ۶ و گفت: «ای یَهُوه، خدای پدران ما، آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک اَمْت‌ها سلطنت نمی‌نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود. ۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به نسل دوست خویش ابراهیم تا ابدالآباد داده‌ای؟ ۸ و ایشان در آن ساکن شده، مَقْدَسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده. ۱۰ و الآن اینک بنی‌عَمُون و موآب و اهل کوه سَعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند، ۱۱ اینک ایشان مکافات آن را

تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرار داد. ۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی‌نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ۷ و حال ترس خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یَهُوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری و رشوه‌خواری نیست.»

۸ و در اورشلم نیز یَهُوشافات بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از رؤسای آبی اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مراغه‌ها قرار داد. پس به اورشلم برگشتند. ۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ۱۰ و در هر دعوی که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را اِنذار نمایند تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبدا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ۱۱ و اینک اَمْرَیا، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زَبْدیا ابن اِسْمَعِئیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند؛ و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

پیروزی یَهُوشافات بر موآب و عمون

و بعد از این، بنی‌موآب و بنی‌عَمُون ۲۰ و با ایشان بعضی از عَمونیان، برای

۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تَّقُوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یَهُوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید ای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یَهُوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد، و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.»^{۲۱} و بعد از مشورت کردن با قوم، بعضی را معین کرد تا پیش روی مُسَلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند: «خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.»^{۲۲} و چون ایشان به سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عَمُون و موآب و سکنه کوه سَعِیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان مُنکسر شدند.^{۲۳} زیرا که بنی عَمُون و موآب بر سکنه کوه سَعِیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سَعِیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

۲۴ و چون یهودا به دیده بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود.^{۲۵} و یَهُوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانها بسیار یافتند، و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند، و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند.^{۲۶} و در روز چهارم در وادی بَرَكَة جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی بَرَكَة می‌نامند.^{۲۷} پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یَهُوشافاط مقدم

به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند.
۱۲ ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم. اما چشمان ما به سوی تو است.»

۱۳ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند.^{۱۴} آنگاه روح خداوند بر یَحْزَئیل بن زکریّا ابن بنایا ابن یَمِیئیل بن مَتّیای لای که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد.

۱۵ و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! و ای یَهُوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست.^{۱۶} فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صِیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت.^{۱۷} در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.»

۱۸ پس یَهُوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند.^{۱۹} و لاویان از بنی قَهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یَهُوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

شدی، خداوند کارهای تو را تباه ساخته است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱ و یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد.^۲ و پسران یهوشافاط عَزْرِيَا و یحییئیل و زکریّا و عَزْرِيَاهُو و میکائیل و شَفَطِيَّا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند.^۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد؛ و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخستزاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

^۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد، خویشترن را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت. ^۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان آخاب رفتار می کردند، سلوک نمود زیرا که دختر آخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ^۷ اما خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات ببخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد.

^۸ و در ایّام او دوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند. ^۹ و

ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود. ^{۲۸} و با بربطها و عودها و شیپورها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند. ^{۲۹} و ترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است. ^{۳۰} و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید.

پایان سلطنت یهوشافاط

^{۳۱} پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَزْرُوبَه دختر شَلْجِی بود. ^{۳۲} و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر خداوند راست بود به جامی آورد. ^{۳۳} اما مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

^{۳۴} و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار ییهو ابن حنّانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می باشد، مکتوب است.

^{۳۵} و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با آخزیا پادشاه اسرائیل که شیررانه رفتار می نمود، طرح آمیزش انداخت. ^{۳۶} و در ساختن کشتیها برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیها را در عَصِیون جابر ساختند. ^{۳۷} آنگاه ایلعازر بن دوداواهُوی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با آخزیا متحد

۱۸ و بعد از این همه خداوند احساسش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت. ۱۹ و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احساسش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می‌سوزانیدند. ۲۰ و اوسی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد، و او را در شهر داود، اما نه در مقبره پادشاهان، دفن کردند.

اخریا پادشاه یهودا

۲۲ و ساکنان اورشلیم پسر کوچکترش اَخرِیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عَرَبان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش راکشته بودند. پس اَخرِیا ابن یَهُورام پادشاه یهودا سلطنت کرد. ۲ و اَخرِیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَتَلِیا دختر عُمَری بود. ۳ و او نیز به طریقهای خاندان اَحاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکنند. ۴ و مثل خاندان اَحاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به جا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند. ۵ پس بر حسب مشورت ایشان رفتار نموده، با یَهُورام بن اَحاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه آرام به راموت جُعاد رفت و آرامیان یورام را مجروح نمودند. ۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در جنگ با حزائیل پادشاه آرام

یَهُورام با سرداران خود و تمامی ارابه‌هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، اَدومیان را که او را احاطه کرده بودند، با سرداران ارابه‌های ایشان شکست داد. ۱۰ اما اَدوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده‌اند، و در همان وقت لَبْنَه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یَهُوه خدای پدران خود را ترک کرد.

۱۱ و او نیز مکان‌های بلند در کوه‌های یهودا ساخت و ساکنان اورشلیم را به زناکردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت. ۱۲ و مکتوبی از ایلِیای نبی بدو رسیده، گفت که «یَهُوه، خدای پدرت داود، چنین می‌فرماید: چونکه به راه‌های پدرت یَهُوشافاط و به طریقه‌های آسا پادشاه یهودا سلوک نمودی، ۱۳ بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اَحاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی، ۱۴ همانا خداوند قومت و پسرانت و زنانست و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت. ۱۵ و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احساسیت چنان بیماری‌ای عارض خواهد شد که احساسیت از آن مرض روزبه‌روز بیرون خواهد آمد.» ۱۶ پس خداوند دل فلسطینیان و عَرَبانی را که مجاور حَبَشیان بودند، به ضد یَهُورام برانگیزانید. ۱۷ و بر یهودا هجوم آورده، به آن حمله کرده و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سواى پسر کوچکترش یَهُواخاز باقی نماند.

صده یعنی عَزْرِيَا ابن يَهُورام و اسماعیل بن یهوحنان و عَزْرِيَا ابن عُوييد و مَعَسِيَا ابن عدايا و اليشافاط بن زَكَرِيَا را با خود هم‌داستان ساخت.^۱ و ایشان در يَهُودا گردش کردند و لاويان را از جمع شهرهای يَهُودا و رؤسای آباي اسرائيل را جمع کرده، به اورشليم آمدند.^۲ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند درباره پسران داود گفته است.^۳ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان و لاويان در سَبَّت داخل می‌شوید دربانهای آستانه‌ها باشید.^۴ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند.^۵ و کسی غیر از کاهنان و لاويانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند.^۶ و لاويان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود؛ و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»^۷

^۸ پس لاويان و تمامی يَهُودا موافق هر چه يَهُوياداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سَبَّت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سَبَّت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که يَهُوياداع کاهن فرقه‌ها را مرخص نفرمود.^۹ و يَهُوياداع کاهن نیزه‌ها و مِجَنها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به استوارها داد.^{۱۰} و تمامی

در رَامه یافته بود، شفا یابد. و عَزْرِيَا ابن يَهُورام پادشاه يَهُودا برای عبادت يَهُورام بن آخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.^۱ و هلاکت آخْزِيَا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با يَهُورام به مقابله بیهو این نِمُشِي که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان آخاب مسح کرده بود، بیرون رفت.^۲ و چون بیهو قصاص بر خاندان آخاب می‌رسانید، بعضی از سروران يَهُودا و پسران برادران آخْزِيَا را که همراهان آخْزِيَا بودند یافته، ایشان را کشت.^۳ و آخْزِيَا را طلبید و او را در حالی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد بیهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر يَهُوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان آخْزِيَا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

^{۱۰} پس چون عَتَلِيَا مادر آخْزِيَا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان يَهُودا را هلاک کرد.^{۱۱} اما يَهُوشَبَعه، دختر پادشاه، یوآش پسر آخْزِيَا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و يَهُوشَبَعه، دختر يَهُورام پادشاه، زن يَهُوياداع کاهن که خواهر آخْزِيَا بود، او را از عَتَلِيَا پنهان کرد که او را نکشت.^{۱۲} و او نزد ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عَتَلِيَا بر زمین سلطنت می‌کرد.

و در سال هفتم، يَهُوياداع خويشتن را تقویت داد، بعضی از سرداران

امر داود، وظیفه‌های خانهٔ خداوند را به دست کاهنان و لایوان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانهٔ خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تورات موسی مکتوب است، قربانی‌های سوختنی خداوند را بگذرانند.^{۱۹} و دربانان را به دروازه‌های خانهٔ خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود.^{۲۰} و استوارها و نُجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانهٔ خداوند به زیر آورد و او را از دروازهٔ اعلیٰ به خانهٔ پادشاه درآورد، او را بر کرسی سلطنت نشانید.^{۲۱} و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

تعمیر خانهٔ خدا

۲۴ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظَبِیة بَثْرَشَبَعِی بود.^۲ و یوآش در تمامی روزهای یهوادیاع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می‌آورد.^۳ و یهوادیاع دوزن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.^۴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانهٔ خداوند را تعمیر نماید.^۵ و کاهنان و لایوان را جمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانهٔ خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لایوان تعجیل نمودند.^۶ پس پادشاه، یهوادیاع رئیس (کهنه) را خوانده، وی را گفت: «چرا از لایوان بازخواست

قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد.^{۱۱} و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهوادیاع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

۱۲ اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دیدند و پادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانهٔ خداوند داخل شد.^{۱۳} و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و شیپورنوازان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی می‌کنند و شیپورها را می‌نوازند و مُعْتَبیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که «خیانت، خیانت!»^{۱۴} و یهوادیاع کاهن، استوارها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانهٔ خداوند مکشید.^{۱۵} پس او را راه دادند و چون به دهنهٔ دروازهٔ اسبان، نزد خانهٔ پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.

۱۶ و یهوادیاع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند.^{۱۷} و تمامی قوم به خانهٔ بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح‌هایش و تماشیش را شکستند و کاهن بعل مَتان را روبه‌روی مذبحها کشتند.^{۱۸} و یهوادیاع با شادمانی و نغمه‌سرایی برحسب

یَهُوِیاداع، قربانی‌های سوختنی دائماً در خانهٔ خداوند می‌گذرانیدند.

۱۵ اما یَهُوِیاداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود. ۱۶ و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانهٔ او نیکویی کرده بود.

گناه یهوش

۱۷ و بعد از وفات یَهُوِیاداع، سروران یهودا آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. ۱۸ و ایشان خانهٔ یَهُوهٔ خدای پدران خود را ترک کرده، اَشْیریم و بتها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ و او انبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یَهُوهٔ برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

۲۰ پس روح خدا زکریّا ابن یَهُوِیاداع کاهن را ملبَس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: شما چرا از اوامر یَهُوهٔ تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید، او شما را ترک نموده است.» ۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانهٔ خداوند سنگسار کردند. ۲۲ پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یَهُوِیاداع، به وی نموده بود، به یاد نیآورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.»

۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر آرامیان به

نکردی که جزیه‌ای را که موسی بندهٔ خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمهٔ شهادت قرار داده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟^۷ زیرا که پسران عَتلیای خبیثه، خانهٔ خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانهٔ خداوند را صرف بعلیم کرده بودند.

۸ و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازهٔ خانهٔ خداوند بگذارند. ۹ و در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بندهٔ خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود، برای خداوند بیاورند. ۱۰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شود. ۱۱ و چون صندوق به دست لاویان، نزد وکلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست. آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقرهٔ بسیار جمع کردند. ۱۲ و پادشاه و یَهُوِیاداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانهٔ خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیر خانهٔ خداوند و آهنگران و مسگران برای مَرَمّت خانهٔ خداوند اجیر نمودند. ۱۳ پس عمه‌ها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانهٔ خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند. ۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیهٔ نقره را نزد پادشاه و یَهُوِیاداع آوردند و از آن برای خانهٔ خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی‌ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای

و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

۵ و اَمَصْیَا یهوذا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهوذا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می رفتند، یافت. ۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت. ۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تو نروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست. ۸ و اگر می خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو؛ اما خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»

۹ اَمَصْیَا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» ۱۰ پس اَمَصْیَا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهوذا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

۱۱ و اَمَصْیَا خویشتن را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سَعِیر را کشت. ۱۲ و بنی یهوذا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قلّه سَالَع برده، از قلّه سَالَع به زیر انداختند که جمیعاً خرد شدند. ۱۳ و اما مردان آن فوج که اَمَصْیَا

ضد وی برآمده، به یهوذا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. ۲۴ زیرا که لشکر آرام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یَهُوَه خدای پدران خود را ترک کرده بودند؛ پس بر یوآش قصاص نمودند.

۲۵ و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت وا گذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یَهُوِیاداع کاهن، بر او فتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند. ۲۶ و آنانی که بر او فتنه انگیزتند، اینانند: زاباد، پسر شِمْعَه عَمُونیه و یَهُوزاباد، پسر شِمْریتِ موآبیه. ۲۷ و اما حکایت پسرانش و عظمت وَحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مِدْرَسِ تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش اَمَصْیَا در جایش پادشاه شد.

اَمَصْیَا پادشاه یهوذا

۲۵ اَمَصْیَا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یَهُوعَدان اورشلمی بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده

تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و اَمَصْیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند. ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل مغلوب شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل اَمَصْیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورد، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه منهدم ساخت. ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانهٔ خدا نزد (بنی) عُوْبِدْ اَدُوم و در خزانه‌های خانهٔ پادشاه یافت شد و یِرْعَمَلان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۲۵ و اَمَصْیا ابن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۲۶ و بقیهٔ وقایع اول و آخر اَمَصْیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۷ و از زمانی که اَمَصْیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزتند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهودا دفن کردند.

عزیا، پادشاه یهودا

و تمامی قوم یهودا عَزْیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش اَمَصْیا پادشاه ساختند. ۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود. ۳ و عَزْیا شانزده

باز فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند. ۱۴ و بعد از مراجعت اَمَصْیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سَعِیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. ۱۵ پس خشم خداوند بر اَمَصْیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟» ۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

۱۷ پس اَمَصْیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن ییهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» ۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد اَمَصْیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۹ می‌گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانهٔ خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی‌انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟»

۲۰ اما اَمَصْیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان

ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش بکلیای اورشلیمی بود.^۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش اَمْصِیا کرده بود، به جا آورد.^۵ و در روزهای زکریّا که در رؤیاهای خدا بصیر بود، خدا را می طلبید و مادامی که خداوند را می طلبید، خدا او را کامیاب می ساخت.

با قوت تمام جنگ می کردند. ۱۴ و عَزْرِیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه‌ها و خودها و زره‌ها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت. ۱۵ و منجنیق‌هایی را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه‌های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

۱۶ اما چون زور آور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یَهُوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند. ۱۷ و عَزْرِیای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند. ۱۸ و ایشان با عَزْرِیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عَزْرِیا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی، و این کار از جانب یَهُوه خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

۱۹ آنگاه عَزْرِیا که مجمری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی اش پدید آمد. ۲۰ و عَزْرِیای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگریستند و اینک برص بر پیشانی اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را

ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود. ۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عَرَبانی که در جُورْبَعْل ساکن بودند و بر مَعُونیان نصرت داد. ۸ و مَعُونیان به عَزْرِیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی نهایت قوی گشت. ۹ و عَزْرِیا بر جها در اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. ۱۰ و بر جها در بیابان بنا نمود و چاه‌های بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می داشت. ۱۱ و عَزْرِیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای جنگ دسته دسته بیرون می رفتند؛ بر حسب تعداد ایشان که یَعِیْئیل کاتب و مَعْسِیای رئیس زیر دست حَتّیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند. ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود. ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده،

بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلم سلطنت کرد.^۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

آحاز پادشاه یهودا

۲۸ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد. ^۲ بلکه به طریق‌های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلیم ریخت. ^۳ و در وادی ابن هئوم بخور سوزانید، و پسران خود را بر حسب مکروهات امت‌هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید. ^۴ و بر مکان‌های بلند و تلها و زیر هر درخت سبز قربانی‌ها گذرانید و بخور سوزانید.

^۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد. ^۶ و قَحَح بن رَمَلِیَا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ^۷ و زِرِکْرِی که مرد شجاع افرایمی بود، مَعَسِیَا پسر پادشاه، عَزْرِیْقَام ناظر خانه، و اَلْقَانَه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

^۸ پس بنی اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند

مبتلا ساخته بود. ^{۲۱} و عَزَّیَا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریض‌خانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود؛ و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می‌بود.

^{۲۲} و اَشَعْیَا ابن اَمُوص نبی بقیه وقایع اول و آخر عَزَّیَا را نوشت. ^{۲۳} پس عَزَّیَا با پدران خود خوابید و او را با پدراننش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

یوتام پادشاه یهودا

۲۷ و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلم سلطنت نمود و اسم مادرش یِرُوشَه دختر صادوق بود. ^۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عَزَّیَا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد اما قوم هنوز فساد می‌کردند. ^۳ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت. ^۴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها و برجها در جنگلها ساخت. ^۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد و زنه نقره و ده هزار کُر گندم و ده هزار کُر جو به او دادند؛ و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ^۶ پس یوتام زور آور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ^۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ^۸ و او بیست و پنج ساله

را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

۱۶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را کمک کنند. ۱۷ زیرا که اذومیان هنوز می آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می بردند. ۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سکو را با دهاتش و تهنه را با دهاتش و جمزو را با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند. ۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید. ۲۰ پس تلعت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد. ۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را کمک ننمود. ۲۲ و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا کمک نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند. ۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، مذبح ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخور سوزانند. پس خشم یهوه

و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت را به سامره بردند. ۹ و در آنجا نبی از جانب خداوند عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می باشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید. ۱۰ و حال شما خیال می کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟ ۱۱ پس الآن مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»

۱۲ آنگاه بعضی از رؤسای بنی افرایم یعنی عزریا ابن یهوهحانان و برکیا ابن مشلیموت و یحزقیای ابن سلوم و عماسا ابن حدلای با آنانی که از جنگ می آمدند، مقاومت نمودند. ۱۳ و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست؛ و شما می خواهید که گناهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.» ۱۴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش رؤسا و تمامی جماعت وا گذاشتند. ۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوراندند و نوشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان

و وحشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می‌بینید.^۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند.^{۱۰} الآن اراده دارم که با یهوه خدای اسرائیل عهد بندم تا حدت خشم او از ما برگردد.^{۱۱} پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخور سوزانید.»

^{۱۲} آنگاه بعضی از لاویان برخاستند، یعنی از بنی قهاتیان مَحْت بن عَماسای و یوئیل بن عَزْرَیَا و از بنی مراری قیس بن عبّدی و عَزْرَیَا ابن یهئیل و از جرشونیان یواخ بن زَمَه و عیدن بن یواخ.^{۱۳} و از بنی الیصافان شمّری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و مَتّیا.^{۱۴} و از بنی هیمان یحییئیل و شمّعی و از بنی یدوئون شمّعی و عَزْیئیل.^{۱۵} و برادران خود را جمع کرده، خویشان را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند.^{۱۶} و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیكل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لاویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.^{۱۷} و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند، و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.^{۱۸} پس نزد حزقیّا پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه

خدای پدران خود را به هیجان آورد.^{۲۶} و بقیه وقایع وی و همه طریق‌های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.^{۲۷} پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلمیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیّا به جایش پادشاه شد.

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

۲۹ حزقیّا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلمیم سلطنت نمود، و اسم مادرش آبیّه دختر زکریّا بود.^۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.
^۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خود، درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.^۴ و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.^۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان مرا بشنوید! الآن خویشان را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید.^۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.^۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی‌های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند.^۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلمیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش

سرودهای خداوند را بنا کردند و شیپورها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد. ۲۸ و تمامی جماعت سجده کردند و مُغَنیان سراییدند و شیپورنوازان نواختند و همه این کارها می‌شد تا قربانی سوختنی تمام گردید. ۲۹ و چون قربانی‌های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سجده نمودند. ۳۰ و حَزَقِیَّا پادشاه و رؤسا لاویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف رایبی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.

۳۱ پس حَزَقِیَّا جواب داده، گفت: «حال خویشتن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی‌ها و ذبایح تشکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی‌ها و ذبایح تشکر آوردند و هر که از دل راغب بود قربانی‌های سوختنی آورد. ۳۲ و عدد قربانی‌های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی‌های سوختنی برای خداوند بود. ۳۳ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه‌هزار گوسفند بود. ۳۴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی‌های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لاویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لاویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم‌تر بود. ۳۵ و قربانی‌های سوختنی نیز با پیسه ذبایح صلح و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد. ۳۶ و حَزَقِیَّا و تمامی قوم

خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدیمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم. ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»

۲۰ پس حَزَقِیَّا پادشاه صبح زود برخاست و رؤسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد. ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود. و او پسران هارون که نه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند. ۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و بره‌ها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند. ۲۳ پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند. ۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.

۲۵ و او لاویان را با سنجها و بریطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رایبی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود. ۲۶ پس لاویان با آلات داود و کاهنان با شیپورها ایستادند. ۲۷ و حَزَقِیَّا امر فرمود که قربانی‌های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند،

شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابد آباد تقدیس نموده است داخل شده، **یَهُوه** خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد. ^۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفتا خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که **یَهُوه** خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

^{۱۰} پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و **مَنْسَی** تا زبولون گذشتند، اما ایشان را تمسخر و ریشخند می نمودند. ^{۱۱} اما بعضی از **آتسیر** و **مَنْسَی** و **زُبُلون** تواضع نموده، به اورشلیم آمدند. ^{۱۲} و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشد تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند به جا آورند.

^{۱۳} پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد. ^{۱۴} و برخاسته، مذبح‌هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح‌های بخور را خراب کرده، به وادی **قَدْرُون** انداختند. ^{۱۵} و در چهاردهم ماه دوم **فِصَح** را ذبح کردند و کاهنان و لایوان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی‌های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ^{۱۶} پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لایوان گرفته، پاشیدند. ^{۱۷} زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس

شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

برگزاری مجدد عید فِصَح

۳۰ و **حَرْقِیَا** نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و **مَنْسَی** نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید **فِصَح** را برای **یَهُوه** خدای اسرائیل نگاه دارند. ^۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید **فِصَح** را در ماه دوم نگاه دارند. ^۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند. ^۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ^۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از **بئرشبع** تا دان ندا نمایند که بیایند و **فِصَح** را برای **یَهُوه** خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند، زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.

^۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی **یَهُوه**، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل بازگشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته‌اید، رجوع نماید. ^۷ و مثل پدران و برادران خود که به **یَهُوه** خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباحثید که ایشان را محل وحشت چنانکه می بینید گردانیده است. ^۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت

نموده بودند، لایوان مأمور شدند که قربانی‌های فصّح را به جهت هر که طاهر نشده بود، ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و مَسّی و یَساکار و زُبُولون طاهر نشده بودند؛ و با وجود این فصّح را خوردند اما نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حَزَقِیّا برای ایشان دعا کرده، گفت: ۱۹ «خداوند مهربان، هر کس را که دل خود را مهیّا سازد تا خدا یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید بیمارزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.» ۲۰ و خداوند حَزَقِیّا را اجابت نموده، قوم را شفا داد. ۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند. و لایوان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می‌گفتند. ۲۲ و حَزَقِیّا به جمیع لایوانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دل‌اوز گفت. پس هفت روز مرسوم عید را خوردند و ذبایح صلح گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.

۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند. ۲۴ زیرا حَزَقِیّا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتن را تقدیس نمودند. ۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لایوان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (غریبانی که) در یهودا

تعیین خدمات عبادات

۳۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و آشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و مَسّی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند. ۲ و حَزَقِیّا فرقه‌های کاهنان و لایوان را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لایوان موافق خدمت خود برای قربانی‌های سوختنی و ذبایح صلح و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه‌های اردوی خداوند حاضر شوند. ۳ و سهم پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی‌های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی‌های سوختنی صبح و شام و قربانی‌های سوختنی سَبّت‌ها و هلالها و موسمه‌ها برحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود. ۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که سهم کاهنان و لایوان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند.

۵ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نوبر گندم و شیره و روغن و عسل و تمامی محصول

زمین را به فراوانی دادند و ده یک همه چیز را به کثرت آوردند.^۶ و بنی اسرائیل و یهودا که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز ده یک گاو و گوسفندان و ده یک موقوفاتی که برای یَهُوَه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.^۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.^۸ و چون حَزَقِیَّا و سروران آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند را متبَارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.^۹ و حَزَقِیَّا درباره توده‌ها از کاهنان و لایوان سؤال نمود.^{۱۰} و عَزْرِیَّا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی مانده است، این مقدار عظیم است.»

کاهنان به وظیفه‌های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه‌های ایشان برسانند،^{۱۶} علاوه بر سهم یومیه ذکوری که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می‌شدند، برای خدمت‌های ایشان در وظیفه‌های ایشان برحسب فرقه‌های ایشان،^{۱۷} (و سهم) آنانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبای ایشان و از لایوان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه‌های ایشان برحسب فرقه‌های ایشان،^{۱۸} و (سهم) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه‌های امانتی خود خویشتن را تقدیس نمودند.^{۱۹} و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لایوانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، سهم‌ها بدهند.

۱۱ پس حَزَقِیَّا امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.^{۱۲} و هدایا و ده یک‌ها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونئیای لایوی بر آنها رئیس بود و برادرش شَمْعِی ثانی اثین.^{۱۳} و یَحِیثِیل و عَزْرِیَّا و نَحْت و عَسَائیل و بِرِئُموت و یُوْزَاباد و ایلئیل و یَشْمَحْیَا و مَحْت و بنایا برحسب تعیین حَزَقِیَّا پادشاه و عَزْرِیَّا رئیس خانه خدا زیر دست کونئیای و برادرش شَمْعِی و کلاء شدند.^{۱۴} و قوری ابن یَمَنَه لایوی که در بان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.^{۱۵} و زبیردست او عیدَن و مینامین و یَشُوع و شَمْعِیَا و امْرِیَا و شَكْنِیَا در شهرهای

۲۰ پس حَزَقِیَّا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یَهُوَه خدایش نیکو و پسند و امین بود به جا آورد.^{۲۱} و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود، آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

تهدید سنخاریب

و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به

یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.^۲ و چون حَزَقِیَّا دید که سنخاریب آمده است و قصد جنگ با اورشلیم دارد،^۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را کمک کردند.^۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نه‌ری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۵ پس خویشتن را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجهای بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.^۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت^۷ که «دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمعیتی که با وی هستند، ترسان و هراسان شوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی‌تر می‌باشند.^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حَزَقِیَّا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

^۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حَزَقِیَّا پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ^{۱۰} «سنخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در

محاصره در اورشلیم می‌مانید؟^{۱۱} آیا حَزَقِیَّا شما را اغوا نمی‌کند تا شما را با قحط و تشنگی به مرگ تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟^{۱۲} آیا همین حَزَقِیَّا مکانهای بلند و مذبحهای او را منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و پدرانم به همه طوایف کشورهای چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت‌های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهانند؟^{۱۴} کدام یک از همه خدایان این امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهانیدن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟^{۱۵} پس حال، حَزَقِیَّا شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت‌ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهانید.»^{۱۶} و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت‌های کشورهای قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حَزَقِیَّا قوم خویش را از دست من نخواهد رهانید.»^{۱۸} و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندا در دادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته،

یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.^۲ و چون حَزَقِیَّا دید که سنخاریب آمده است و قصد جنگ با اورشلیم دارد،^۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را کمک کردند.^۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نه‌ری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۵ پس خویشتن را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجهای بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.^۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلاویز به ایشان گفت^۷ که «دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمعیتی که با وی هستند، ترسان و هراسان شوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی‌تر می‌باشند.^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حَزَقِیَّا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

^۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حَزَقِیَّا پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ^{۱۰} «سنخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در

داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت. ۲۸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع چهار پایان و اغلبها به جهت گله‌ها. ۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله‌ها و رمه‌های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته‌های بسیار فراوان به او عطا فرمود. ۳۰ و همین حَزَقِیَّا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حَزَقِیَّا در تمامی اعمالش کامیاب شد. ۳۱ اما در امر سفیران سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا دربارهٔ آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را وا گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

وفات حَزَقِیَّا

۳۲ و بقیهٔ وقایع حَزَقِیَّا و حسنات او اینک در رؤیای اشعیا ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۳۳ پس حَزَقِیَّا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبرهٔ یسران داود دفن کردند؛ و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند؛ و پسرش مَسَّی در جایش سلطنت نمود.

منسی، پادشاه یهودا

مَسَّی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم

۳۳

شهر را بگیرند. ۱۹ و دربارهٔ خدای اورشلیم مثل خدایان امت‌های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

۲۰ پس حَزَقِیَّا پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی دربارهٔ این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند. ۲۱ و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همهٔ شجاعان جنگی و رؤسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او با روی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانهٔ خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند. ۲۲ پس خداوند حَزَقِیَّا و سَكَنَةُ اورشلیم را از دست سَنَحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود. ۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حَزَقِیَّا پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همهٔ امت‌ها محترم شد.

بیماری و غرور حَزَقِیَّا

۲۴ و در آن ایام حَزَقِیَّا بیمار و مشرف به مرگ شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد. ۲۵ اَمَّا حَزَقِیَّا موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل ننمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید. ۲۶ اما حَزَقِیَّا با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، بنابراین غضب خداوند در ایام حَزَقِیَّا بر ایشان نازل نشد.

۲۷ و حَزَقِیَّا دولت و حشمت بسیار عظیمی

۱۰ و خداوند به مَسَسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند. ۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و مَسَسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند. ۱۲ و چون در تنگی بود، یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود. ۱۳ و چون از او مسألت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد؛ آنگاه مَسَسی دانست که یهوه خدا است.

۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد. ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت. ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح صلح و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند. ۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند اما فقط برای یهوه خدای خود.

۱۸ و بقیه وقایع مَسَسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان راثیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و آشیره‌ها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در

سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق مکروهات امت‌هایی که خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حزقیای خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلیم برپا کرد و آشیره‌ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبح‌ها در خانه خداوند بنا نمود که درباره‌اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ۵ و مذبح‌ها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسران خود را در وادی ابن هثوم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می‌نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که درباره‌اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد. ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقرر پدران شما ساخته‌ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرموده‌ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده‌ام، عمل نمایند.» ۹ اما مَسَسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت‌هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

به حضور وی منهدم ساختند، و تماثیل شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و آشیره‌ها و تمثالها و بتهای ریخته‌شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید. ۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح‌های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود. ۶ و در شهرهای مَسَّی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد). ۷ و مذبح‌ها را منهدم ساخت و آشیره‌ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اَصْلَیَا و مَعَسِیَا رئیس شهر و یُوَآخ بن یُوَآحَاز و قایع نگار را برای تعمیر خانه یَهُوه خدای خود فرستاد. ۹ و نزد حَلْقِیَای رئیس کهنه آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لایان مستحفظان آستانه، آن را از دست مَسَّی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند. ۱۰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله‌هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند. ۱۱ پس آن را به نجاران و بنیان‌دادن تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند. ۱۲ و آن مردان، کار را به امانت

اخبار حُوَزای مکتوب است. ۲۰ پس مَسَّی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

۲۱ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش مَسَّی کرده بود، به عمل آورد؛ و آمون برای جمیع بتهایی که پدرش مَسَّی ساخته بود، قربانی‌های گذرانیده، آنها را پرستش کرد. ۲۳ و به حضور خداوند تواضع ننمود، چنانکه پدرش مَسَّی تواضع نموده بود، بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید. ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند. ۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید. ۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و آشیره‌ها و تمثالها و بتها آغاز نمود. ۴ و مذبح‌های بعلیم را

می باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.»^{۲۲} پس حَلْقِیَا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حُلْدَه نَبیه زن شُلوم بن تُوْقَههٔ بن حَسْرَه لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند. ۲۳ و او به ایشان گفت: «یَهُوهٔ خدای اسرائیل چنین می فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید: ۲۴ خداوند چنین می فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همهٔ لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است. ۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا به هیجان بیاورند؛ پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ۲۶ اما به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسألت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویید: یَهُوهٔ خدای اسرائیل چنین می فرماید: دربارهٔ سخنانی که شنیده‌ای،^{۲۷} چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را دربارهٔ این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم. ۲۸ اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود در صلح گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه

به جا می آوردند. و سرکاران ایشان که نظارت می کردند، یَحْت و عُوبْدِیای لاویان از بنی مراری و زکریّا و مَسْلَم از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لاویان هر که به آلات موسیقی ماهر بود. ۱۳ و ایشان ناظران حملان و وکلاء بر همهٔ آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لاویان کاتبان و سرداران و دربانان بودند. ۱۴ و چون نقره‌های را که به خانهٔ خداوند آورده شده بود، بیرون می بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطهٔ موسی (نازل شده) بود، پیدا کرد. ۱۵ و حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانهٔ خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد. ۱۶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هر آنچه به دست بندگانت سپرده شده است آن را به جا می آورند.» ۱۷ و نقره‌های را که در خانهٔ خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله‌ها دادند. ۱۸ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند. ۱۹ و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید. ۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبُدون بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ۲۱ «بروید و از خداوند برای من و برای بقیهٔ اسرائیل و یهودا دربارهٔ سخنانی که در این کتاب یافت می شود، مسألت نمایید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم

جواب آوردند.

بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الآن به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید. ۴ و خویشان را برحسب خاندانهای آباء خود و فرقه‌های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید. ۵ و برحسب فرقه‌های خاندانهای آباء برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه‌های خاندانهای آباء لویان در قدس بایستید. ۶ و فصیح را ذبح نمایید و خویشان را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک ببینید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»

۷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله بره‌ها و بزغاله‌ها به قدر سی هزار رأس، همه آنها را به جهت قربانی‌های فصیح داد و از گاوان سه هزار رأس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود. ۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لویان هدایای تبرعی دادند. و حلقی و زکریا و یحیی که رؤسای خانه خدا بودند، دو هزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی‌های فصیح دادند. ۹ و کونیا و شمعی و نتئیل برادرانش و حشبا و یعیئیل و یوزاباد که رؤسای لویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لویان به جهت قربانی‌های فصیح دادند.

۱۰ پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لویان در فرقه‌های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند. ۱۱ و فصیح را

۲۹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند. ۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، به جا آورند. ۳۲ و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این می‌کن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ۳۳ و یوشیا همه مکروهات را از تمامی زمینهای که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

برگزاری مجدد فصیح

و یوشیا عید فصیحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصیح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند. ۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قوی دل ساخت. ۳ و به لویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خداوند تقدیس شده

۳۵

داشتند، نگاه نداشته بود. ۱۹ و این فصیح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.

۲۰ بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کزکمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ۲۱ و (نکو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده‌ام بلکه به ضد خاندانی که با آن جنگ می‌نمایم. و خدا مرا امر فرموده است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.»

۲۲ اما یوشیا روی خود را از او برنگردانید، بلکه خویشان را مُتَنگَر ساخت تا با وی جنگ کند؛ و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد جنگ به میدان مَجِدُو درآمد. ۲۳ و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده‌ام.» ۲۴ پس خادمانش او را از ارباهش گرفتند و بر ارباه دو مین که داشت سوار کرده، به اورشلم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلم برای یوشیا ماتم گرفتند. ۲۵ و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغتبان و مغنیان یوشیا را در مرثی خویش تا امروز ذکر می‌کنند و آن را فریضه‌ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است. ۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه‌ای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، ۲۷ و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و

ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لایوان پوست آنها را کردند. ۱۲ و قربانی‌های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه‌های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذرانند و با گاوان نیز چنین عمل نمودند. ۱۳ و فصیح را موافق رسم به آتش بیختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه‌ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند. ۱۴ و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذرانیدن قربانی‌های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. بنابراین لایوان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیا ساختند. ۱۵ و مغتبان از بنی‌آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه؛ و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لایوان به جهت ایشان مهیا ساختند. ۱۶ پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصیح را نگاه دارند و قربانی‌های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند. ۱۷ پس بنی‌اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصیح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند. ۱۸ و هیچ عید فصیح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان و لایوان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلم نگاه

یهودا مکتوب است.

در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۱۰ و در وقت تحویل سال، **نَبُوکَدَنْصَر** پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۳۶ و قوم زمین، **یهوآحاز بن یوشیا** را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ۲ **یهوآحاز** بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد. ۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به **یهوایقیم** تبدیل نمود، و **نکو** برادرش **یهوآحاز** را گرفته، به مصر برد.

پادشاهی صدقیا

۱۱ صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۱۲ و در نظر **یهوه** خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع ننمود. ۱۳ و نیز بر **نَبُوکَدَنْصَر** پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی **یهوه** خدای اسرائیل بازگشت ننمود. ۱۴ و تمامی رؤسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه مکروهات امت‌ها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

پادشاهی یهوایقیم

۵ **یهوایقیم** بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر **یهوه** خدای خود شرارت ورزید. ۶ و **نَبُوکَدَنْصَر** پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. ۷ و **نَبُوکَدَنْصَر** بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت. ۸ و بقیه وقایع **یهوایقیم** و مکروهاتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. و پسرش **یهویاکین** در جای پادشاهی کرد.

۱۵ و **یهوه** خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. ۱۶ اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمرده، انبیايش را تمسخر نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او افروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

پادشاهی یهوایکین

۱۷ پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان

۹ **یهویاکین** هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه

ترحم ننمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد.^{۱۸} و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه‌های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تماماً به بابل برد.^{۱۹} و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند.^{۲۰} و بقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان پارس او را و پسرانش را بنده بودند.^{۲۱} تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبت‌های خود تمتع برد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند

آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.^{۲۲} و در سال اول کورش، پادشاه پارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه پارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: «کورش، پادشاه پارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»